

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینۀ ایران

فرستنده: بهرام رحمانی

۱۰ جنوری ۲۰۱۴

«اپوزسیون» و نقش آن در تشکیل و تداوم حکومت اسلامی ایران (۳)

(بازگشت مخالفان حکومت اسلامی به ایران؛ زمینه ها و پیامدها)

گفت و گوی بهرام رحمانی با مجید خوشدل

مجید خوشدل

الف- از چند سال بعد از کودتای رضا خان تا اوایل دههٔ چهل شمسی، و نیز پس از وقفهٔ «غائلهٔ حوزه و بازار» در خرداد [جوزا] ۴۲، و سرکوب و سپس فروافتادن آن، به سندی دست نیافته ام که ایدال و آرزوی بیش از یک تا دو درصد از فعالان سیاسی، مدنی و فرهنگی ایرانی در رژیم پهلوی «حکومت اسلامی» بوده باشد. اما چرا نتیجهٔ آن مبارزات طولانی به «حاکمیت الله» در آن جامعه انجامید؟



ب- در طول دوران پنجاه و هفت سالهٔ حاکمیت رژیم پهلوی،

مبارزات سیاسی، مدنی و فرهنگی (مبارزات دانشجویی به طور خاص) با سکسکه هائی چند، تداوم و استمرار داشته است. اما چرا در بیست و پنج سال گذشته، کنشگران سیاسی و مدنی دههٔ پنجاه و شصت شمسی که ایران اقامت دارند، از فضای سیاسی، اجتماعی آن کشور محو شده اند؟ خبرهای داخل از این نسل بسیار مایوس کننده تر از اخبار این نسل در خارج کشور است. در خارج کشور چرا این طیف آرام آرام از متن فعل و انفعالات سیاسی، اجتماعی جامعهٔ ایرانی کنده شده و نقشی حاشیه ئی- تبلیغی پیدا کرده است؟

پ- چه بر سر «جنبش دانشجویی» در ایران آمده است؟

ت- سرکوب و جنایت در رژیم اسلامی ایران به دورهٔ زمانی دههٔ شصت محدود نمی شود و ابعاد آن بسیار گسترده تر از تولیدات نوشتاری در خارج کشور است. اما آیا ماهیت جنایتکارانهٔ رژیم ایران، ماندگاری سی و پنج سالهٔ آن را به تنهایی توضیح می دهد؟

ث- درک ما از «حکومت اسلامی ایران» و از «تغییرات ساختاری جامعهٔ ایران» در سه دههٔ گذشته چیست؟

به راستی کمتر عنوانی ظرف سالهای گذشته به اندازهٔ طرح بالا ذهن مرا به خود مشغول کرده است. پرسشی که زندگی اجتماعی دو نسل را در خود قرار داده است.

در پیوند با طرح بالا تلاش خواهم کرد، تا با انجام گفت و گوهائی چند بر ابعادی از این طرح نوری بتابانم.

* * *

کمتر ملیتی در چنین سطحی درگیر و گرفت مسائل انتزاعی، موضوع ها و مباحث مفهومی بوده، در عوض از مشاهده، ثبت و مستند کردن واقعیت های زندگی اجتماعی خود غافل بوده است. بی علاقه گی به آنچه در کف جامعه می گذرد، ساختاری ترین بحران ساختاری در جامعه ایرانی مقیم خارج کشور است.

یکی از دشواری های بزرگ در میان مخالفان حکومت اسلامی ایران، آگاهی از سرنوشت سیاسی و اجتماعی بیش از نیمی از کنشگران سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و هنری ایرانی در خارج از کشور است؛ بخشی از پناهندگان سیاسی و اجتماعی موج اول و دوم. انسانهایی که نیمی از بدنه جامعه تبعیدی ایرانی محسوب می شدند، اما دیرسالی ست که رد و اثری از آنها دیده نمی شود. ایرانیانی که از اواسط دهه نود میلادی در پروسه و فرایندی، ارتباط های سابق اجتماعی خود را یا به طور کامل قطع و یا آن را به حداقل ممکن رساندند و سپس خود را از پیکره این جامعه جراحی کردند. با این حال بخش اعظم ایرانیان مقیم خارج در مواجهه با مقوله «بازگشت مخالفان حکومت اسلامی به ایران» از محدوده «محکوم کردن سفر به ایران»، و یا قلمداد کردن آن به «امر شخصی انسانها» قدمی فراتر نرفته است.

* * *

بر این طیف از مخالفان سابق حکومت اسلامی در خارج کشور که بالغ بر یک میلیون نفر تخمین زده می شود، چه گذشته که به کشوری سفر می کنند که در مقاطعی مجبور به خروج یا فرار از آن شده اند؟ آیا نظام سیاسی حاکم بر ایران تغییر کرده، یا مسافران دچار تغییرات بنیادین شده اند؟

تقارن سفر این جمعیت بزرگ از مخالفان سابق حکومت اسلامی به ایران با خروج و فرار هزاران نفر از آن کشور چه تفسیری می تواند داشته باشد؟

عوامل اصلی و فرعی سفر این طیف به ایران چه بوده است؟ مسافرت حداقل یک میلیون تن از مخالفان سابق حکومت اسلامی به ایران چه تبعات سیاسی و اجتماعی در جامعه ایزوسیون ایرانی داشته است؟

حکومت اسلامی ایران از برافراشتن ادواری پلاتفرم «بازگشت ایرانیان مقیم خارج کشور به ایران» چه اهدافی را دنبال می کند؟

* * *

به عنوان یک فعال رسانه ئی از میانه دهه نود میلادی زندگی اجتماعی حداقل سیصد تن از پناهندگان سیاسی و اجتماعی موج اول و دوم را از چند سال پیش از سفر به ایران تا زمان حال مانیتور کرده ام. مولفه های اصلی تجربه مذکور از قرار زیر بوده است:

- مخالفان (سابق) حکومت اسلامی ایران، حداقل از دو سال پیش از سفر به ایران از جمع های سیاسی، اجتماعی، پناهندگی و فرهنگی که در آن فعالیت می کردند، فاصله گرفته اند؛

- در این فاصله از حضور اجتماعی در جامعه ایرانی پرهیز کرده و در ایزوله کامل به سر برده اند؛

- [در بریتانیا] نود و نه درصد از این افراد ارتباط های سابق اجتماعی خود را برای همیشه سوزاندند؛

- پس از بازگشت به بریتانیا تمام موارد اول، دوم و سوم با شدت و حدت بیشتری به مورد اجراء گذاشته شده است.

- درصد بسیار نازلی از این طیف که پس از چند سفر به ایران به ستون پنجم حکومت اسلامی در انگلستان تبدیل شده است، گاه با رفتارها و راهکارهای پیچیده در تلاشی، تلاش های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مخالفان حکومت اسلامی تلاش در خوری داشته که در این راه موفقیت هائی نیز کسب کرده است.

طرح بالا موضوع گفت و گوی تلفونی من با بهرام رحمانی است. این گفت و گوی تلفونی فشرده بر روی نوار ضبط شده است.

* بهرام رحمانی، خوش آمدید به این گفت و گو.

- مجید گرامی، من هم از شما تشکر می‌کنم و برای خوانندگان گفت و گوهایتان روزهای خوشی آرزو می‌کنم.
* «بازگشت ایرانیان مقیم خارج به ایران»، موضوع مصاحبه من با شماست. برای این که هدفم از انجام این مصاحبه را مشخص کنم، طرح اولیه ام مقداری طولانی خواهد شد.

حدود دو ماه پیش وزارت امور خارجه حکومت اسلامی ایران به «ایرانیان مقیم خارج» فراخوان داد که به ایران برگردند. «حسن قشقاوی»، اعلام کرد که در این رابطه کمیته ای در داخل کشور تشکیل شده؛ ضمناً عنوان کرد که «بازنگشتن برخی از ایرانیان مقیم خارج القانات اپوزسیون در خارج کشور است.»

اما این چهارمین بار است که دولتهای مختلف حکومت اسلامی روی پلاتفرم «بازگشت ایرانیان مقیم خارج به ایران» مانور می‌دهند: هاشمی رفسنجانی با بسته «عفو عمومی»، محمد خاتمی با «دولت اصلاحات»، احمدی نژاد و رحیم مشائی با تیم شبه پوپولیستی اش، و این بار روحانی و دولت «اعتدال»ش.

هدف اصلی این مصاحبه فشرده تلاش برای مستند کردن مقوله «بازگشت مخالفان حکومت اسلامی به ایران، و پیامدهای سیاسی، اجتماعی آن در خارج کشور» است.

شروع مصاحبه را به یکی دو موضوع جنبی اختصاص می‌دهم: به طور خلاصه به من بگوئید، به نظرتان چرا حکومت اسلامی ایران دوباره پلاتفرم «بازگشت ایرانیان مقیم خارج به ایران» را بلند کرده است؟

- مجید گرامی، همانطور که خودتان هم گفتید، این مقوله برای رژیم ایران مقوله تازه ای نیست. ما وقتی این موضع گیری ها را از زبان مسوولین ج . اسلامی می شنویم که دولتی تغییر کرده و قرار است دولت جدید سیاستهای جدیدی را در رابطه با عملکردش در داخل کشور و در سطح بین المللی به مورد اجراء بگذارد. البته سیاستهای رژیم ایران از همان موقعی که خمینی در زیر درخت سبب در فرانسه نشسته بود، تا همین الان این بوده که وعده ها و قول و قرارهایی داده می شود، اما به محض این که آن موقعیت سپری می شود، زبان آنها خشن تر می شود و وعده های داده شده را سعی می کنند با مرعوب کردن و سرکوب جامعه جایگزین کنند و...

* نکته اینجاست که حداقل در ده سال اخیر نهادهای اطلاعاتی- امنیتی حکومت اسلامی ایران علناً به طیفی از روزنامه نگاران، فعالان دانشجویی، نویسندگان و فعالان زنانی که موی دماغ رژیم در داخل هستند، پیشنهاد داده از ایران خارج شوند و حتا زمینه خروج برخی از آنها را فراهم کرده. تناقض آن دعوت ها و این عملکردها چیست؟

- این تناقض در بطن سیاستهای ج . اسلامی ست. از یک طرف اجازه نمی دهد کسی در داخل ایران نفس بکشد، و تلاش بسیاری از فعالان سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، روزنامه نگاران این است که در فضای آزادتری فعالیت کنند. اما چون در ایران چنین شرایطی موجود نیست، آنها را دستگیر و زندانی می کند و در مواقعی فردی مثل «بهشتی» و بلاگ نویس را در زندان می کشد، و در جایی هم به برخی فعالان، به ویژه فعالان دانشجویی که من با تعدادی از آنها در ارتباط مستقیم بودم، توصیه می کند ایران را ترک کنند، به خاطر این که دستگیری و نگهداری آنها برای رژیم پرهزینه است. چون در داخل کشور این فعالان می توانند ارتباطاتی برقرار کنند؛ شبکه هائی درست کنند و این به نفع ج . اسلامی نیست. ج . اسلامی فکر می کند، اگر اینها به خارج بروند، بعد از مدتی پاسپو می شوند؛ دنبال کار و زندگی شان می روند، یا به سمت اپوزسیون فعال می روند...

* اما این سکه روی دیگری هم دارد. از تجربه بگویم، بخش قابل توجهی از ایرانیان خارج کشور، از جمله مخالفان سابق حکومت اسلامی در دورانی که اشاره کردم، به ایران سفر کرده اند.

هنوز می خواهم در حاشیه پرسش هایم را طرح کنم: ظاهراً مسأله مسافرت مخالفان حکومت اسلامی به ایران هنوز برای بخش قابل توجهی از جامعه ایرانی مقیم خارج با ابهام توأم است. مثلاً من همین اواخر که با یکی از فعالان سیاسی قدیمی و خوشنام مصاحبه می کردم، وقتی از «بازگشت مخالفان حکومت اسلامی به ایران» پرسشی طرح کردم، ایشان

به دو نکته اشاره کرد. یکی، «در پیشانی کسی نوشته نشده که سرنگونی طلب است» و دیگر، «باید دید که آیا آن آدم به دامن رژیم افتاده یا نه؟». طرح را همین جا قطع می‌کنم تا نظر شما را بشنوم.

- مستقل از سؤال شما، به عقیده من آزادی سفر و محل زندگی، خواست انسانی است که حتا برخی از نهادهای بین المللی مثل «سازمان ملل متحد» در برنامه‌ها و قرارهای خودشان آن را پذیرفته‌اند. اینکه ج. اسلامی اجازه نمی‌دهد، آزادی سفر و آزادی محل زندگی وجود داشته باشد، باید این نظام را محکوم کرد، نه کسی که می‌خواهد به کشورش رفت و آمد کند. در مقابل ج. اسلامی همیشه تلاش کرده، درون اپوزسیون فعالیت کند و اطلاعات جمع کند. اما آن کسانی که به معنای واقعی به ایران برمی‌گردند، اگر روز و روزگاری فعال سیاسی بوده‌اند، قطعاً ج. اسلامی از آنها بازجویی می‌کند و قطعاً آنها را زیر نظر می‌گیرد. من تعدادی از دوستان قدیمی خودم را می‌شناسم که به ایران رفتند؛ بازجویی شدند، و وقتی برگشتند، این شهادت را داشتند و گفتند که به آنها چه گذشته. اما برخی هم به هر دلیلی تجربه‌شان را نمی‌گویند...

* اظهارنظرتان باعث می‌شود که پرسش را به عمق ببرم. حسن جداری، که انسان بسیار شریفی است، برای من نقل می‌کرد که در رژیم پیشین صدها نفر در انگلستان مخالف رژیم پهلوی بودند، اما فقط انگشت شمارانی نمی‌توانستند به ایران سفر کنند. بقیه به ایران می‌رفتند و در عین حال مخالف رژیم پهلوی بودند. اما من تا امروز نمونه‌ای سراغ ندارم که یک فعال سیاسی، مدنی یا فرهنگی مخالف حکومت اسلامی به ایران سفر کرده باشد، اما هویت و کاراکتر خودش را حفظ کرده باشد. در این مورد تجربه‌تان را می‌شنوم.

- ببینید، اگر کتاب تعقیب و گریز ساواک را خوانده باشیم، شاه موقعی که به آلمان سفر کرد، اعتراضی که دانشجویان علیه ایشان کردند، اطلاعیه‌ای منتشر شد. ساواک به دنبال این بود که آن اطلاعیه را چه کسی نوشته، و آن دو نفری که اطلاعیه را پخش می‌کردند، چه کسانی بودند.

از طرف دیگر در رژیم گذشته مبارزه بسیار مخفیانه و پشت درهای بسته صورت می‌گرفت. و اغلب کسانی که به ایران رفت و آمد می‌کردند، دانشجویانی بودند که به طور قانونی از ایران آمده بودند. اما در دوره ج. اسلامی بین سه تا پنج میلیون ایرانی در خارج کشور زندگی می‌کنند. بخشی از اینها که فعال سیاسی بودند به ایران بر نمی‌گردند. ولی من شاهد این هم بوده‌ام - که تعدادشان هم کم نیست- فعالان سیاسی که به ایران رفته‌اند، و بعد از برگشتن حالت دوگانه‌ای داشته‌اند. تعدادی بعد از اولین سفرشان به ایران، دیگر پشت سرشان هم نگاه نمی‌کنند و مبارزه‌شان علیه ج. اسلامی را از سر می‌گیرند. ولی بخش دیگری پس از سفر به ایران، اولین اقدامی که می‌کند، از اپوزسیون فاصله می‌گیرد تا برای سفرهای بعدی به مشکل برخورد. خواست ج. اسلامی هم این است که ایرانیان داخل و خارج کشور سیاست زده شوند و نسبت به مسائل جامعه بی‌تفاوت باشند...

* بهتر است پوشه اصلی این گفت و گو را باز کنم. به عنوان یک فعال رسانه‌ای زندگی اجتماعی حداقل سیصد نفر از ایرانیانی که در دوره‌ای مخالف حکومت اسلامی بودند و به ایران سفر کرده‌اند را از مدتی قبل از سفر به ایران تا سالها بعد مانیتور کرده‌ام. مؤلفه‌های اصلی این فعالیت میدانی از این قرار است:

اول- حداقل از دو سال پیش از سفرشان به ایران از جمع‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی‌ای که در آن فعالیت می‌کردند، فاصله گرفتند؛

دوم- در این مدت از حضور اجتماعی در جامعه ایرانی پرهیز کرده‌اند و در ایزوله کامل به سر بردند؛

سوم- [در بریتانیا] نود و نه درصد از این افراد ارتباط‌های سابق اجتماعی خودشان را برای همیشه سوزاندند؛

چهارم- بعد از بازگشت به بریتانیا تمام موارد اول، دوم و سوم را با شدت بیشتری پیگیری و اجراء کردند.

تجربه شما را از جامعه ایرانی مقیم سویدن در این مورد می‌شنوم.

- تجربه من مجید گرامی تقریباً شبیه تجربه شماست. من در دوره هائی که فعالیتهاى می کردم و این فعالیتها هم محدود به کشور سویدن نبود، دیده ام که آن تعداد از ایرانیانى که به معنای واقعی تصمیم به سفر به ایران گرفته بودند، همه مؤلفه هائی که برشمردید، ذهن و دغدغه اصلی شان بود. همانطور که در صحبت قبلی گفتم، وقتی برخی از این افراد در سفر اول به ایران دچار مشکلاتی شدند، و به دلایلی با وضعیت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی ایران نتوانستند سازگاری داشته باشند، در ذهنیت خودشان در رابطه با سفر به ایران تجدیدنظر کردند. اما بخش عظیمی از آنها؛ شاید نود و پنج درصد از آنهاى که من می شناسم، بعد از اولین سفر به ایران، رابطه هائی را که قطع کرده بودند بیش از پیش قطع کردند و در محافل سیاسی، اجتماعات و گردهمائی ها هرگز حضور پیدا نکردند. من بدون این که انسانها را زیر سؤال ببرم، باید بگویم این سیاستی ست که ج. اسلامی به دنبالش بوده و آن را ترویج و تبلیغ می کند.

* احساس می کنم، پرسش قبلی ام را باید مستند کنم. به گذشته های دور نمی روم و از جامعه ایرانی مقیم انگلستان نمونه ای می آورم: مجید- ک (اسم کامل را خارج از نوار می گویم) از حدود یک سال و نیم پیش از سفرش به ایران، اصرار داشت که در جمع هائی که کمی بزرگ تر از محفل بود، به ایرانیان مخالف رژیم اسلامی، و گروههای سیاسی توهین کند. از «نقد» صحبت نمی کنم، توهین و ناسزا منظور من است. ناگفته نگذارم که این فرد در اوایل انقلاب با یکی از سازمانهای چپ سرنگونی طلب فعالیت می کرد (اسم تشکیلات سیاسی را خارج از نوار می گویم). این فرد که برای اقامت دائمی به ایران رفته بود، به دلایلی که جای پرداختنش اینجا نیست، به انگلستان برگشت و بعد هم رفت به زندگی سابقش؛ انگار در این مدت هیچ اتفاقی نیفتاده و کسی هم نسبت به آن حساس نشد. این دوگانگی و دگرذیسی شخصیتی انسان ایرانی را چگونه می بینید؟ لطفاً در اظهارنظرتان «مسئولیت پذیری» انسان در اعمال و رفتارشان را در نظر بگیرید.

- به نظر من موقعی که حال و هوای انقلابی در یک جامعه است؛ موج انقلاب به راه افتاده، خیلی ها با آن همراه می شوند، در صورتی که خیلی ها انقلابی نیستند و اصولاً فعال سیاسی نیستند. رنگ و روئی که این افراد بر چهره شان است، رنگ و روئی ظاهری ست. اما موقعی که جو انقلاب فروکش می کند یا آن انقلاب شکست می خورد، این آدمها برمی گردند به جایی که قبلاً بودند. ما در دوره انقلاب نمونه هائی داریم که در رأس سازمانهای سیاسی بودند؛ رزمنده بودند، ولی نه در زندان توانستند مقاومت کنند و نه در خارج از کشور، به گذشته شان برگشتند...
* در این مورد بحث تان را عینی کنید.

- مثلاً در این سالها، به ویژه زمانی که نمایش انتخابات ریاست جمهوری در ایران به راه می افتد، طیفی که از آنها نام بردم، حتا اگر خودشان حق رأی نداشته باشند، به شکل زنده ای به رادیوهای سویدن می آیند و «تحلیل» می کنند که مردم باید رأی بدهند؛ و می گویند وضعیت ایران با همین رأی دادن عارض می شود. ولی بعد از مدتی که می بینند آن انتخابات و حکومت انتخابی شان کاری از پیش نبرده، سکوت اختیار می کنند. البته ما می دانیم، برخی از کسانی که به ایران رفت و آمد می کنند، متأسفانه به تور وزارت اطلاعات ج. اسلامی می افتند که دو نوع فعالیت را به آنها دیکته می کنند. یکی این که در گوشه ای بنشینند و اطلاعات جمع آوری شده خود را در اختیار ج. اسلامی قرار دهند و یا وارد نهادها و سازمانهای ایرانی در خارج کشور شوند تا از درون بتوانند آنها را از هم بیابانند. اگر مایل باشید، هر دو نمونه ای که ذکر کردم را می توانم در جزئیات مستند کنم.

* در پرسش قبلی دلم می خواست راجع به دگرذیسی شخصیتی آدمهائی که دو دهه فعالیت سیاسی کرده اند، اما در دوره ای اعمال غیرسیاسی مرتکب می شوند که مغایر با شخصیت هر انسانی هست، مکث بیشتری می کردم بگذارید نگاه متمرکزتری به جامعه ایرانی مقیم سویدن داشته باشیم. طبق اطلاعات من، ایرانیان پناهنده سیاسی مقیم سویدن از اولین پناهندگان سیاسی مقیم اروپا بودند که به ایران سفر کردند. مقطع زمانی این سفرها به ایران کی بود؟

- سویدن کشوری ست که بر اساس آمارهای موجود حدود صد هزار ایرانی در مقاطع مختلف وارد این کشور شده اند، و حدود شصت درصد از این تعداد سالهاست به ایران رفت و آمد می کنند. برای همین هر هفته دو پرواز از شهرهای استکهلم و گوتنبرگ به ایران و بالعکس وجود دارد.

موج اول سفر به ایران تعداد کمی را شامل می شد، که عموماً پول داران ایرانی یا وابستگان حکومت پهلوی بودند. موج دوم پناهندگان ایرانی، که بعد از سال ۱۳۵۹ شروع می شود؛ با بستن دانشگاهها، با تشدید حملات به کردستان و استانهای دیگر، و سرکوب سیاسی روزمره. این مسأله باعث می شود در سطح گسترده ای؛ به ویژه بعد از سال شصت، و بعد، جنگ ایران و عراق فعالان سیاسی به سویدن بیایند. ولی از سالهای ۶۲ و ۶۳ موج جدیدی از ایران به سویدن می آیند که بیشتر جوان هستند؛ خانوادهایی هستند که پولدار اند و نمی خواهند فرزندان شان به جبهه ها بروند. اغلب اینها هم عنوان می کردند که کیس شان سیاسی نیست و اجتماعی ست. بخشی از این طیف امروز به رسانه ها و احزاب سویدنی جذب شده اند...

* پرسش من مربوط به آن بخش از فعالان سیاسی مخالف حکومت اسلامی مقیم سویدن بود که به ایران سفر کرده اند. مقطع زمانی سفر این طیف به ایران را از شما سؤال کرده بودم.

- قسمت عمده ای از سفر این طیف به ایران در مقطع دوم خرداد ۱۳۷۶ بود. «انتخابات» که در ایران شروع شد، و تبلیغاتی که خاتمی شروع کرد با شعار «ایران مال همه ایرانی هاست» و «بازگشت ایرانیان مقیم خارج به ایران»، به نظر من باعث شد که موج بزرگی از سفرها به ایران شروع شود...

* من را اصلاح کنید. طبق اطلاعات من اولین موج سفر ایرانیان مقیم سویدن (منظور مخالفان سابق حکومت اسلامی) به ایران در اواخر دوره اول ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی بود. یعنی خیلی پیش تر از زمان مورد اشاره شما. اطلاعات من اشتباه است یا شما می خواهید خودتان را تصحیح کنید؟

- اطلاعات شما اشتباه نیست؛ بستگی به کمیت سفرها به ایران دارد. آن موقع من یادم هست، که مثلاً تعدادی از پزشکان ایرانی مقیم المان به ایران برگشتند با این عنوان: بعد از جنگ باید خرابی ها ترمیم شود و جامعه ایران به پزشک احتیاج دارد. دقیقاً یادم نیست، اما به صورت سایه روشن به خاطر می آورم که بعضی از این گروه ده دوازده نفره به خاطر مشروب خوردن در ایران شلاق خوردند و هیچ کدام از آنها نتوانستند در ایران دوام بیاورند و برگشتند. ایرانیانی که در آن دوره از سویدن به ایران رفتند، تعداد شان خیلی محدودتر بود در مقایسه با سالهای بعد. یعنی از سالهای ۱۳۷۶ به بعد.

* برخورد عمومی مخالفان حکومت اسلامی در سویدن (از گرایش های مختلف، در اینجا طیف چپ) با مقوله سفر مخالفان سابق حکومت اسلامی به ایران تا به حال چه بوده؟

- اجازه بدهید به موضوعی اشاره کنم که خود من هم در آن دوره با آن درگیر بودم. در آن دوره «مجاهدین» اعلام می کردند، هر که به ایران برود، عامل ج. اسلامی ست. اغلب گرایشات چپ (از جمله خود من) بر این عقیده بودند که مسأله آزادی سفر و آزادی محل زندگی، حق بدیهی و ابتدائی هر انسانی ست.

اما من می توانم به بیش از دویست نفر از رفقای که قبل از سال ۱۹۹۵ در جلسات و تظاهرات با هم بودیم، اشاره کنم که به ایران رفت و آمد کردند و از آن تعداد با یکی دو درصدشان رابطه دارم. البته هیچ رابطه بدی بین ما پیش نیامده، مگر این که رفت و آمدها به ایران آنها را چنان محافظه کار و سیاست زده کرده، که اطراف فعالان سیاسی و فرهنگی نمی روند، چرا که نمی خواهند در سفر بعدی به ایران درگیری برای شان درست شود.

* می خواهم پرسش قبلی ام را به عمق ببرم. تا جایی که من فعل و انفعالات سیاسی، اجتماعی جامعه ایرانی مقیم سویدن را دنبال کرده ام، عکس العمل های این جامعه راجع به «مقوله بازگشت» در مجموع از دو محور «محکوم کردن» و یا «نسبت دادن آن به امر شخصی و انتخاب انسانها» فراتر نرفته.

پرسش من از شما: جامعه ای که این همه نویسنده و «پژوهشگر» دارد، چرا حتا یکبار قادر نبوده، یک کار تحقیقی کیفی در این زمینه بکند؛ اما تا دل تان بخواهد روی این موضوع «تحلیل» ارائه شده؟ به نظر تان مشکل کجاست؟
- به نظر من مجید گرامی مشکل ما اساسی تر است. تا آنجا که به نقد و تحقیق برمی گردد، حداقل در سه دهه گذشته، ما در همه عرصه ها با کمبود مواجه هستیم؛ نقد و بررسی اقتصاد ایران، نقد و بررسی فرهنگ و ادبیات ایران، نقد و بررسی حرکت های سیاسی جامعه ایران. نقد و تحقیق در همه عرصه ها چه در داخل کشور و چه در خارج کشور خیلی کم است، مخصوصاً بررسی و تحقیق نسبت به مسائل مهم سیاسی و اجتماعی.

* چون وقت مصاحبه تمام شده، دلم می خواهد با دقت کردن یا عینی کردن پرسش قبلی این گفت و گو را به پایان ببرم. نمونه ای از کشوری که شما در آن زندگی می کنید می آورم: بهرام- ح (اسم کامل را خارج از نوار می گویم)، ایرانی مقیم سویدن در دهه نود میلادی با کیسی که آنقدرها با واقعیت خوانائی نداشت، به عنوان پناهنده در آن کشور پذیرفته می شود. این فرد با استفاده از امکانات اجتماعی کشور سویدن در رشته ای تحصیل می کند و فارغ التحصیل می شود. اما از میانه هزاره جدید میلادی این شخص به ایران رفت و آمد می کند و از آن پس هم پرونده ئی های سابق خودش را مثنی [...] معرفی می کند.

آیا نمونه هائی از این دست که در جامعه ایرانی مقیم سویدن بسیار هست، نباید انگشت شماری از ایرانیان مقیم سویدن را تشویق کند برای ریشه یابی این معضل اجتماعی؛ بررسی هائی که محقق حداقل یک سال در کف جامعه استخوان خرد کرده باشد؟ آیا تا زمانی که من و شما زنده هستیم، شاهد خواهیم بود، نیاز به چنین چیزی در اقلیت کوچکی از جامعه ایرانی مقیم سویدن احساس شود؟

- با نظر شما نه تنها کاملاً موافقم، بلکه تأکید می کنم که این یکی از ضرورت های جامعه ماست. جای دوری نرویم، همین «انتخابات» ریاست جمهوری چهار ماه پیش در ایران، در رادیو های استکهلم کسانی را داشتیم که اسم شان را «روشنفکر»، «آکادمیک» و فعال سیاسی گذاشته اند، اما در عرض یک هفته نظرشان را عوض کردند و می گفتند همه باید رأی بدهند. نه تنها این، بلکه می گفتند، کسانی که در جلو سفارتخانه های ج. اسلامی تظاهرات می گذارند، آدم های دیوانه و بیکاری هستند. نکته ام را مستند کنم، اگر کسی به آرشیو «رادیو همبستگی» مراجعه کند و بحث های دوره «انتخابات» را گوش کند، می تواند با این آدمها و نقطه نظرات شان آشنا شود. منتهی ما تجربه های خودمان را مستند نمی کنیم و در رابطه با آنها کار تحقیقی نمی کنیم. و این باعث می شود که بعد از مدتی این مسائل فراموش می شود؛ آن آدمها رنگ عوض می کنند و این بار ممکن است که خیلی رادیکال نسبت به مسائل اظهار نظر کنند...

* یعنی این جامعه در دوره های مختلف تجربه های مشابه را دوباره تجربه می کند.

- متأسفانه همین طور است. به نظر من جامعه ای که به تاریخ گذشته خودش به طور دقیق آشنا نباشد، این که اشتباهات گذشته اش را دوباره تکرار کند، دور از انتظار نیست.

* بهرام رحمانی، از شرکت تان در این گفت و گو یک بار دیگر تشکر می کنم.

- مجید گرامی من هم از شما تشکر می کنم و برای خوانندگان گفت و گوهای شما روزهای خوبی را آرزو می کنم.

* * *

تاریخ انجام مصاحبه: ۲۶ دسامبر ۲۰۱۳

تاریخ انتشار مصاحبه: ۷ ژانویه ۲۰۱۴